

# ادبیات فارسی

## در چند قرن اول هجری

حسین اسلامی راد

دانش آموخته‌ی مرکز تربیت معلم شهید اندرزگو (بویزان)

### □ مقدمه

همچنان که ایران در سه قرن اول هجری، میدان نفوذ ادیاتی از قبیل دین اسلام، زرتشتی، مانوی، عیسوی و... بود به همان نحو زبان‌های متعلق به هر یک از آن‌ها یعنی عربی، پهلوی، سریانی و جز آن‌ها در ایران رواج داشت و گروهی سرگرم تألیف کتب دینی، تاریخی و ادبی به زبان پهلوی بودند. پس ادبیات ایران را در این چند قرن اول هجری باید از جهات مختلف مورد مطالعه قرار داد:

ادیات عربی یعنی زبان نثر و نظم تازی را از آن روی که غالب نویسندگان و گویندگان آن ایرانی‌نژاد بوده‌اند و ادبیات پهلوی را از آن روی که بازمانده‌ی لهجه‌ی رسمی، دینی و ادبی دوره‌ی ساسانی بوده است و ادبیات دری را از آن روی که زبان ادبی، رسمی و سیاسی ایران در دوره‌ی سامانی شد.

از میان ملت‌های قدیم جهان کم‌تر ملتی مانند ایرانیان دارای سابقه‌ی ممتد ادبی و آثار مختلف دل‌انگیز به لهجه‌های گوناگون است. از قدیمی‌ترین اثر ادبی ایران یعنی گات‌های زردشت تا جدیدترین آثار جان‌بخش پارسی، همه‌جا و همیشه پرتو روح خلاق و اندیشه‌ی تابناک ایرانی آشکار و هویناست.

مجموع کتب و منظومه‌هایی که از حدود هزار سال قبل از میلاد تا امروز که بیش از دو هزار سال از میلاد مسیح می‌گذرد، یعنی در فاصله‌ی قریب به سه هزار سال شمسی، در این کشور به زبان‌های اوستایی، پهلوی شمالی یا اشکانی، پهلوی ساسانی، سغدی، طبری، کردی و پارسی دری پدید آمده از حد شمار بیرون است و از میان این آثار بی‌شمار نه تنها بسیاری در زمره‌ی دلکش‌ترین نتایج قریحه‌ی نژاد ایرانی‌ست بلکه بعضی را در ردیف بهترین شاهکارهای ادب و فکر در سراسر عالم می‌توان درآورد.

کیست که از ارزش جهانی شاهنامه‌ی فردوسی و رباعیات خیام و مثنوی مولوی و غزل‌های حافظ بی‌خبر باشد؟ و چه بسا آثار بدیع دیگر است که اگر چنان‌که باید در معرض علم و اطلاع جهانیان قرار گیرد در شمار این‌گونه آثار بزرگ درآید.

ملت ایران علاوه بر آن‌که به لهجه‌های ایرانی آثار منثور و منظوم بر جای نهاده، در ایجاد یکی از مهم‌ترین ادبیات جهانی یعنی ادبیات عربی نیز سهم عمده و اساسی داشته است؛ چنان‌که تدوین لغت و قواعد لسانی و تجدد و ترقی نثر و نظم عربی را باید به‌واقع و بی‌وسوسه‌ی شیطان‌ی تصب و خودستایی مرهون ایرانیان دانست و این قولی‌ست که جملگی بر آنند. این وسعت دایره‌ی کار و عمل در ادب ایرانی باعث می‌شود که ما تحقیق در

تاریخ ادبیات ایران را در دو دوره‌ی ممتاز از یکدیگر مورد مطالعه قرار دهیم، یعنی آن‌چه مربوط به پیش از اسلام است جدا و آن‌چه مربوط به دوره‌ی اسلامی و علی‌التخصّص زبان پارسی دری‌ست جدا تحقیق می‌کنیم، خاصه که تتبع در تاریخ ادبیات ایران عهد اسلامی خود محتاج رنج‌های متمادی و تسوید اوراق کثیر و جست‌وجو و مطالعه‌ی طولانی‌ست.

موضوع دیگر که باید مورد توجه باشد آن است که ادبیات راه اگر به معنی اعم آن مورد مطالعه قرار دهیم، و از جنبه‌ی خاص آن صرف نظر کنیم، طبعاً باید همه‌ی آثار فکری یک ملت را به هر لهجه و زبان و در هر موضوع و مطلبی باشد در نظر بگیریم.

به این ترتیب ادبیات یک ملت در ادوار گذشته از شعر و نثر ادبی تجاوز می‌کند و همه‌ی انواع آثار فنی، علمی، عرفانی، فلسفی و دینی را نیز شامل می‌گردد و نیز آن‌چه از آثار فکری یک ملت به زبانی غیر از زبان متداول آن قوم وجود یافته است هم در شمار آثار ادبی آن ملت درمی‌آید.

### ادبیات پهلوی - ادامه‌ی ادبیات پهلوی

هنگام تسلط اعراب بر ایران، لهجه‌ی رسمی ادبی، سیاسی و دینی ایرانیان همان بود که به پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهور است. خلاف آن‌چه تصور می‌شود، با غلبه‌ی عرب این لهجه یک‌باره از ایران برنیفتاد، بلکه تا چند قرن در ایران رواج داشت و کتاب‌ها و کتیبه‌ها به آن نگارش یافت و بسیاری از آن‌چه به این لهجه و به خط پهلوی در عهد ساسانیان نوشته و تألیف شده بود، به عربی و فارسی دری درآمد که بعضی از آن‌ها هنوز هم در دست است. در میان زرتشتیان ایران که تا حدود قرن پنجم هنوز در بسیاری از نواحی ایران به وفور دیده می‌شدند غیر از نسک‌های اوستا همه‌ی کتب دیگر دینی یا تفاسیر اوستا به پهلوی بود و غالب این کتب و تفاسیر هم در سه قرن اول هجری تألیف شد و حتا تألیف بعضی از آن‌ها به قصد مبارزه با دین اسلام یا آیین مسیح صورت گرفته بود.

تازیان هنگام تسلط بر ممالک اسلامی از آن‌جا که از رموز تشکیلاتی اطلاعی نداشتند ناگزیر دواوین محلی را با متصدیان آن‌ها و زبان و دفاتری که متداول بود، برجای نهادند. از آن جمله در عراق و ایران یعنی در قلمرو شاهنشاهی ساسانی عمال دیوان و خط و زبان پهلوی را هم چنان که بود نگاه داشتند و این حال ادامه داشت تا عهد حکومت حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از کاتبان ایرانی که از اصل سیستانی و موسوم بود به صالح بن عبدالرحمن و زیردست زانانفرخ صاحب دیوان حجاج کار می‌کرد، به فکر نقل دیوان از پهلوی به عربی افتاد و بعد از فوت استاد خود عهددار دیوان شد و علی‌رغم اصرار مردان‌شاه پسر زانانفرخ به نقل دیوان از پهلوی به

عربی مبادرت کرد.

با این حال تداول خط و لهجه‌ی پهلوی در میان ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان تا حدود قرن پنجم از میان نرفته چنان‌که در برخی از نواحی ایران کتیبه‌های ابنیه را علاوه بر خط عربی (کوفی) به خط پهلوی هم می‌نوشتند، مانند کتیبه‌ی برج لاجیم، نزدیک زیرآب مازندران که از قرن پنجم هجری است و یک خط آن به پهلوی و خط دیگر آن به عربی کوفی است. برج دیگری نزدیک برج لاجیم در محل قریه رسگت قرار دارد که آن هم ظاهرآ از اوایل قرن پنجم و کتیبه‌ی آن به خط کوفی و هم به خط پهلوی است.

در اواسط قرن پنجم یکی از کتب مشهور که گویا اصل آن از دوره‌ی اشکانی بوده است، از متن پهلوی به دست فخرالدین اسعد گرگانی به شعر پارسی نقل شده و چون سراینده‌ی این داستان مستقیماً با متن پهلوی آن کار داشته اثر بعضی لغات و ترکیبات و سبک پهلوی در منظومه‌ی او و پس و و امین به شدت آشکار است.

آشنایی شاعران و نویسندگان ایران با متون پهلوی و نقل آن‌ها به پارسی تا قرن هفتم هم ادامه داشت چنان‌که در همین ایام یکی از شاعران مشهور به نام زرتشت بهرام‌پژدو، کتاب ارداویراف‌نامه را از پهلوی به شعر فارسی ترجمه کرد.

نقل این شواهد مسلم می‌دارد که خط و لهجه‌ی پهلوی ساسانی با انقراض حکومت ساسانی یک‌باره از میان نرفته بلکه استفاده‌ی از آن‌ها تا دیرگاه ادامه داشت. در سه قرن اول هجری بسیاری از کتب مشهور پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکم و مواعظ و عهود و مسائل علمی بود، به عربی درآمد و از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌هاست:

**خدای‌نامه (شاهنامه، سیرالملوک، سیر ملوک الفرس، تاریخ ملوک الفرس، سیرة الفرس)، داستان اسکندر، بلوهر و بوداسف.**

## آغاز ادب فارسی

این نکته به تحقیق پیوسته است که ایرانیان با سقوط حکومت ساسانی و از دست‌دادن استقلال خویش دست از ادامه‌ی فعالیت علمی خود نکشیدند و در نخستین قرن‌های هجری چه به لهجه‌های پهلوی، سغدی، خوارزمی و چه به زبان عربی آثار فراوان به‌وجود آوردند لیکن در این مبحث مراد ما تنها آثاری است که به لهجه‌ی پارسی کُری پدید آمده و در صحایف کتب ثبت شده و به‌نام اولین اشعار و آثار زبان پارسی به ما رسیده است.

بحث درباره‌ی رسمی شدن لهجه‌ی پارسی توأم است با بحث درباره‌ی نخستین شاعران پارسی‌گوی یعنی کسانی که بنا بر اطلاعات، اسناد و مدارک موجود اولین بار شروع به شاعری به زبان دری کرده‌اند.

روایاتی که در باب نخستین شاعران پارسی‌گوی داریم، مختلف و غالباً باورنکردنی است. قدیمی‌ترین روایتی که در این باره به‌دست می‌توان آورد، قول صاحب تاریخ سیستان است که مولف یا مولفان آن معلوم نیستند ولی قسمت نخستین یا قسمت قدیمی‌تر آن، چنان‌که از سبک تحریر آن آشکار است، باید در قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم نوشته شده باشد. سایر روایات اگرچه بعید نیست که از ماخذ قدیم نشأت کرده باشد در کتبی دیده می‌شود که از اوایل قرن هفتم به بعد نوشته شده است و ما اینک به ذکر

قسمتی از این روایات و نقد و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم:

صاحب تاریخ سیستان هنگام بحث در فتوحات یعقوب در خراسان و گشودن هرات و پوشنگ و گرفتن منشور سیستان، کابل، کرمان و فارس از محمد بن طاهر و تار و مار کردن خوارج می‌گوید:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد

بملک یعقوب ذی الافضال والعد

چون این شعر برخوانند او عالم نبود دریافتند محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار، نامه‌ی پارسی نبود، سپس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیلیم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود.

باز محمد بن مخلد هم سگری بود، مردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت و این شعر را بگفته نظم:

جز تو نژاد حواء و آدم نکشت شیر نهادی به دل و بر مینشت  
معجز پیغمبر مکی تویی به کنش و به منش و به روشنت<sup>۴</sup>  
فخر کند عمار روزی<sup>۵</sup> بزرگ<sup>۶</sup> کو همانم من که یعقوب کشت  
پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفت اما ابتدا اینان بودند و کسی به زبان پارسی شعر یاد نکرده بود، الا بونواس میان شعر خویش سخن پارسی طنز را یاد کرده بود.<sup>۷</sup>

این مفصل‌ترین و قدیمی‌ترین اشاره‌ی است که راجع به آغاز شعر و ادب پارسی در کتب تاریخ آمده و سایر اشارات اگرچه به زمانی قدیم‌تر از دوره‌ی یعقوب متوجه باشد از قول صاحب تاریخ سیستان متأخرتر است.

بنابر این اگر قول صاحب تاریخ سیستان را باور داریم نخستین شعر پارسی کُری که به تقلید از عقاید و اشعار عربی ساخته شده باشد، منسوب است به منتصف قرن سوم هجری.

روایت تاریخ سیستان در این‌که محمد بن وصیف اقدم شعری است که به وزن‌های معمول ادب فارسی (که تا حدی نزدیک به اوزان عروضی عرب است) شروع به ساختن شعر کرده، به نظر ما صحیح‌تر از سایر اقوال است و در اولین قصیده‌ی او و مقلدان وی از حیث لفظ، معنی و صعوبتی که در گنجیندین الفاظ عربی دیده می‌شود و اشکالی که برای تطبیق کلمات و ترکیبات فارسی و اوزان مورد انتخاب به نظر می‌رسد آثار ابتدایی بودن شعر فارسی آشکار است و عجب در آن است که در آخرین قصیده‌ی که از محمد بن وصیف در دست داریم با نخستین قصیده‌ی او از حیث روانی و سهولت الفاظ و انطباق آن‌ها با اوزان منتخب فرق عمده‌ی مشهود می‌باشد. با این حال چون غیر از قول صاحب تاریخ سیستان اقوال دیگری هم در ذکر نخستین شاعر پارسی‌گوی موجود است در این‌جا به نقل و نقد برخی از آن‌ها مبادرت می‌جوییم:

قول عوفی: نورالدین محمد بن محمدالبخاری صاحب کتاب مشهور لباب‌الالباب که آن را در حدود ۶۱۷ - ۶۲۵ به‌نام ناصرالدین تباچه تألیف نموده است.<sup>۸</sup> در این باره بحثی منبشانه دارد<sup>۹</sup> که ما به ذکر خلاصه‌ی آن از آن قناعت می‌کنیم:

اول کسی که شعر پارسی گفت بهرام‌گور بود.

قول شمس قیس: شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی نویسنده‌ی کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم که در اوایل قرن هفتم هجری

تالیف کرده است گویند: ۱۰ و هم چنین ابتدای شعر پارسی به بهرام گور نسبت می دهند.

بعضی می گویند که اول شعر پارسی را ابو حفص حکیم بن احوص سغدی گفته است از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است.

ابونصر فارابی در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری نام آن شهروند که بعد از حفص هیچ کس آن را در عمل نتوانست آورد بر کشیده می گویند او در سنه ی ثلثمائه ی هجری بوذ<sup>۱۱</sup> است و شعری که به وی نسبت می کنند این است:

آهوی کوهی در دشت چه گونه دودا

چو ندارد یار بی یار چه گونه رودا<sup>۱۲</sup>

## علوم ادبی

علوم ادبی مانند دیگر علوم در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به منتهای ترقی خود رسید و به همان نحو که در سایر علوم بزرگترین عالمان در این عهد پدید آمدند و کتب اساسی در این عهد تالیف شده هم چنان در علوم ادبیه ی عرب هم عمده ی کتب و عمده ی علما در این دوره به وجود آمدند. علوم ادبی در آغاز این عهد با همان روش قرن سوم مطالعه و تقلید و تعقیب می شد بدین معنی که استادان بزرگ در این فن بیش تر کسانی بودند که از طریق علم روایت وارد فنون مختلف ادب می شدند مثلاً کیفیت بحث در این علم چنان بود که همواره کلام فصیحی را مطرح می کردند و در فوائد لغوی و نحوی آن با استشهاد و استناد به اشعار عرب و آیات قرآن و کلام بلغا سخن می گفتند. استاد بدین طریق مطالب گوناگون را املا می کرد و شاگردان استملا می نمودند و از این طریق کتب امالی پدید می آمدند مانند کتاب امالی ابوعلی قالی و امالی ابوالحق زجاج.

در علم لغت نیز وضع بدین منوال بود. تا مدتی از قرن چهارم پیروی از روش علمای لغت در دوره ی قبل متداول بود. غالباً مباحث لغوی همراه با مباحث نحوی در ضمن مجالس املا به میان می آمد و تدوین کتب لغت هم تا مدتی مدید بر روش کتاب العین خلیل صورت می گرفت تا در اواخر قرن چهارم با ظهور جوهری فارابی علم لغت با توجه به مبانی اشتقاق و نظم ابینی تکامل یافت و کتب لغت به این سبک تدوین شد و این امر را مخصوصاً تکامل علم اشتقاق به وسیله ابن جنی (م - ۳۹۲) و بحث در اشتقاق کلمات از حیث مواد آن ها و نه از حیث هیات ظاهرشان تسهیل کرد.

ابوالحسن احمد بن فارس الرازی از ائمه ی بزرگ لغت در عهد خود بود و کتاب المجمل در لغت از اوست. وی مدتی در ری و همدان توقف داشت و بدیع الزمان همدانی شاگرد اوست. وفاتش به سال ۳۹۰ در شهر ری اتفاق افتاد. از جمله کتب او که اکنون در دست است کتاب الصاحبی ست به نام صاحب بن عبّاد و این کتاب محتوی بحث های ذی قیمتی در اصل زبان عربی و خصوصاً آن و اختلاف لهجات عربی بنا بر اختلاف قبایل عرب است.

علوم بلاغت در این قرن مراحل مهمی از ترقی را سیر کرد.

در شروع قصاید و اشعار که در این دوره معمول بود و در مجالس درسی که به طریق املا صورت می گرفته تحقیقاتی در مسائل بلاغی انجام می شد لیکن کار اساسی را در این علم کسانی انجام دادند که کتب خاصی

وقف بحث در مسائل مذکور نمودند. از جمله ی این بحث ها یکی آن است که صاحب بن عبّاد در انتقاد بر متنبی در رساله ی خاص خود نوشت.

وقتی صاحب رساله ی خود را در اظهار مساوی متنبی تالیف کرده یکی از ادبای معروف عهد او به نام ابوالحسن بن عبدالعزیز جرجانی (۲۹۰-۳۶۶) معاصر صاحب و قاضی ری کتبی به نام کتاب الوساطة بین المتنبی و خصوصه نوشت.

بعد از علی بن عبدالعزیز جرجانی، عبدالقاهر ابن عبدالرحمن الجرجانی در این کار از آن استاد پیشی گرفت و به تدوین اصول علم بلاغت پرداخت و دو کتاب خود «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغة» را تالیف کرد.<sup>۱۳</sup>

## وضع ادبی ایران در قرن چهارم

### و نیمه ی اول قرن پنجم

#### ۱- وضع عمومی زبان و ادب فارسی

دوره یی که مورد مطالعه ی ماست یعنی عهدی که با قنبر شاهان ساسانی در ماوراءالنهر و خراسان آغاز شد و به تسلط سلاجقه بر بغداد ختم گردید. با آن که ابتدای ترقی ادب فارسی بوده یکی از مهم ترین ادوار ادبی ما محسوب می گردد. در ابتدای این عهد رودکی استاد شاعران و در اواخر این دوره فردوسی و عنصری دو استاد مسلم شعر پارسی زندگی می کردند.

شاعران دیگری که در این دوره به سر می بردند نیز هر یک صاحب شهرت و اهمیت خاص در تاریخ ادبیات فارسی هستند. کم تر دوره یی از ادوار ادبی فارسی ست که این همه شاعر استاد و بزرگه آن هم از یک ناحیه ی محدود در آن زندگی کرده باشند و کم تر عهدی ست که فصاحت بلاغت و جزالت کلام تا این حد فطری و ملکه ی ذهن گویندگان آن بوده باشد.

کثرت شعر و تعدد آثار گویندگان چنان که خواهیم دید یکی از خصائص این عهد بوده. علت عمده ی این توسعه و رواج روزافزون شعر در عهد مورد مطالعه ما تشویق بی سابقه ی شاهان نسبت به شعرا و نویسندگان بوده. همه ی امرا و شاهان مشرق در این عهد نسبت به گویندگان پارسی زبان و نویسندگان و شعرای تازه گوی ایرانی رعایت کمال احترام را می کردند و اگر هم اتفاقاً واقعه یی نظیر حادثه ی میان سلطان محمود و فردوسی در این عهد به میان می آمد، معلول جریانات اجتماعی و سیاسی خاصی بود نه معلول بی حرمتی شعرا و نویسندگان در نزد این سلاطین.

در میان سلاطین و امرا و وزرای این عهد بسیار کسانی را داریم که یا خود شاعر و نویسنده بوده اند (مانند شمس الدین عنصر المعالی قابوس و شمشگیر و طاهر بن فضل چغانی و امیر ابوالمظفر و ابن الحمید و صاحب بن عبّاد و عتبی و جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی و نظایر آنان) یا از تشویق و بزرگداشت نویسندگان و شاعران پارسی گوی و تازه گوی به هیچ روی غفلت نمی کردند.

سامانیان خصوصاً به نثر و نظم فارسی توجه خاص مینول می داشتند. به همین دلیل بود که شاعران را آن همه تشویق و تکریم می کردند و مستقیماً برای ایجاد منظومه های مثل شاهنامه تا ترجمه ی کتبی مانند کلیله و دمنه ابن المقفع و تاریخ طبری و تفسیر کبیر طبری<sup>۱۵</sup> فرمان هایی صادر می کردند و برخی از وزیران آنان مانند ابوالفضل بلعمی مشوق شاعران در نظم داستان ها و مترجمان در ترجمه ی کتبی از قبیل کلیله و دمنه می شدند یا افرادی از قبیل ابوعلی بلعمی خود به تالیف کتبی

به زبان پارسی همت می‌گماشتند.

شاید یکی از علل بزرگ ترویج نثر و نظم پارسی به‌وسیله‌ی سامانیان تعقیب فکر استقلال ادبی ایرانیان و دنبال کردن نظر یعقوب بن لیث در این زمینه بود و علت دیگر آن‌که سامانیان می‌کوشیدند دربار آنان همان مرتبت و مقامی را یابد که بغداد در زیر تسلط خلفای عباسی دارا بود و گویا این فکر بود که شاعران را به سرودن نظیر این بیت برمی‌انگیخت که:

امروز به هر حالی بغداد بخارا است  
کجا میر خراسان است پیروزی آن جاست  
غیر از بخارا که مهم‌ترین مرکز ادبی ایران در قرن چهارم بود، در عهدی که مورد مطالعه‌ی ماست مراکز مهم دیگری مانند سیستان، غزنین، گرگان، چغانیان، نیشابور، ری و سمرقند برای ادب فارسی وجود داشت. در مراکز ادبی مشرق رونق شعر و نثر پارسی بیش از سایر مراکز بود و بر روی هم در مراکز غربی ایران تا اوایل قرن پنجم شعر و نثر فارسی رونق و رواجی چنان‌که باید نداشت.

زبان فارسی دری در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بر اثر آمیزش بیش‌تر با زبان عربی و قبول مقداری از اصطلاحات علمی، ادبی، دینی و سیاسی و به‌کار گرفتن آن برای بیان مفاهیم و مضامین مختلف شعری و مقاصد علمی و غیره نسبت به قرن سوم تکامل و توسعه‌ی بیش‌تری یافت. با این حال اگر آن را با ادوار ادبی بعد بسنجیم تعداد لغات عربی را به نسبت محسوس کم‌تر و غلبه‌ی لغات اصیل پارسی را بیش‌تر می‌بینیم و علی‌الخصوص این نکته قابل توجه است که شاعران و نویسندگان این عهد کم‌تر تحت نفوذ قوانین دستوری زبان عربی بودند و رعایت قواعد پارسی را بیش‌تر می‌کردند و مثلاً به‌ندرت از اوزان جمع عربی در کلمات تازی این عهد اثری می‌بینیم و ترکیبات عربی را در زبان پارسی نغذ و وارد نمی‌بینیم و این نکته قابل ذکر است که شاعران و نویسندگان این عهد خلاف آن‌چه برخی می‌اندیشند، تعمدی در آوردن کلمات پارسی به‌جای عربی نداشته بلکه چون زبان فارسی در این عهد هنوز به نسبت کمی با زبان عربی آمیخته بود و شاعران و نویسندگان هم از لهجه‌ی عمومی در کار

خود پیروی می‌کردند طبعاً لغات عربی را کم‌تر به‌کار می‌بردند مگر در مواردی که ضرورت اقتضا می‌کرد.

## ۲- شعر فارسی و شاعران پارسی‌گوی در قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم

خصایص شعر فارسی: قرن چهارم و نیمه‌ی اول قرن پنجم به‌وجود شاعران بزرگ و رواج اشعار گوناگون آراسته بود. فزونی عدد شاعران یکی از خصایص عمده‌ی شعر در آن عهد بود. عده‌ی گویندگانی که نام آنان به ما رسیده و در جنگ‌ها، تذکرها، فرهنگ‌ها و کتب ادب این عهد یا عهد قریب به آن ثبت شده است بسیار است. با آن‌که محیط شعر فارسی دری تقریباً از حدود مشرق ایران تجاوز نمی‌کرد و هنوز در سراسر ایران مانند قرن ششم گویندگانی ظهور نکرده است.

از خصایص عمده‌ی شعر فارسی در این عهد سادگی و روانی کلام و فکر در آن است. از تعقید و ابهام و خیالات باریک دور از ذهن و ذوق در آن کم‌تر اثری می‌یابیم اگر کلمات متروک پارسی دری را که به تناسب محیط و دوره در اشعار آن عهد آمده و برای مردم مشرق در آن روزگار قابل فهم بود، در نظر نگیریم آثار سادگی و روانی کلام را در سراسر اشعار آن دوره مشاهده می‌کنیم و کم‌ترین آشنایی با لهجه‌ی کهنه‌ی قرن چهارم و آغاز قرن پنجم ما را در فهم زیبایی، فصاحت معجزه‌آسای اشعار آن عهد یلوری خواهد کرد.

تحول اوزان شعری و تکامل آن‌ها در اشعار فارسی اوایل قرن چهارم نسبت به قرن سوم آشکار است و اوزان مطبوع‌تر و دل‌نشین‌تر شد. با این حال در این دوره اوزانی از شعر می‌بینیم که در ادوار بعد متروک ماند.

گویا یکی از علل بزرگ وجود این اوزان در شعر پارسی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم آن بوده است که در این روزگار غالباً اشعار با الحان موسیقی همراه بوده و همراه ساخته می‌شده است و وجود برخی از روایات این معنی را تا حدی روشن می‌سازد. از خصائص شعر پارسی در این عهد تازه‌بودن مضامین و افکار در آن است. همین تازگی

مواضع، مطالب و مضامین بود که شاعران عهد را قادر به آوردن تشبیهات تازه و بدیع کرد و اصولاً در قرن چهارم و آغاز قرن پنجم مهارت شاعران در انواع تشبیهات اعم از تشبیهات محسوس و معقول و خیالی و وهمی و نظایر آن‌ها بسیار است. ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- به حافظ شماره‌ی ۲۷ (ویژه‌نامه‌ی فردوسی) مراجعه کنید. ۲- این کتاب از سانسکریت به پهلوی و از پهلوی به عربی ترجمه شده و به‌وسیله‌ی ابان بن اللحاق به شعر عربی درآمد. ۳- این کتاب از اصل یونانی در دوره‌ی ساسانی به پهلوی درآمد و سپس از پهلوی به زبان‌های دیگر ترجمه شد؛ برای مطالعه‌ی تفصیلی سوابق ادبی و تاریخی آن نگاه کنید به: امین، سیدحسن، بازتاب اسطوره‌ی بودا در ایران و اسلام، تهران، ۱۳۷۸. ۴- معادل منش پهلوی و منش فارسی نو و این تا به‌جای نون پهلوی است که هنوز در لهجه‌ی عامه باقی مانده است چنان‌که در فرمایشت و خورش و برشت می‌گویند. ۵- یاه علامت کسره است. ۶- روز بزرگ یعنی روز رستاخیز. ۷- تاریخ سیستان، چاپ محمدتقی ملک‌الشعرای بهار، ص ۲۰۹-۲۱۲. ۸- رجوع شود به مقدمه‌ی مرحوم میرزا محمدخان قزوینی بر کتاب لباب‌الالباب، چاپ لینن. ۹- لباب‌الالباب، چاپ لینن، ص ۱۹-۲۱. ۱۰- المعجم، چاپ تهران، ص ۱۴۸-۱۵۱. ۱۱- در نسخه‌ی بیل صفحه‌ی ۱۵۱، ثلاثه و مائة. ۱۲- در اصل: نلارد یار بی‌یار چه‌گونه رونا؛ و صورت فوق در حاشیه‌ی نسخه‌ی المعجم است. ۱۳- برای اطلاع از احوال ادبی که ذکر آنان در این مبحث گذشته است رجوع شود به: معجم‌الادباء یاقوت حموی. ۱۴- مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری (کتاب بیست مقاله‌ی مرحوم قزوینی، ج ۲، ص ۱۲) ۱۵- در مقدمه‌ی هر دو ترجمه اخیر شرح فرمان پادشاه سامانی مبنی بر ترجمه‌ی دو کتاب مذکور آمده است.

### همیشه سبز شدیم

محمد سلمانی - تهران

چه در حیاط چه در کنج همیشه سبز شدیم  
کنار پنجره در پشت شیشه سبز شدیم  
ز خشم باد تیربار رنگمان نپرید  
به پایداری سروی همیشه سبز شدیم  
اگرچه رابطه‌ها را شبی هرس کردند  
دلی بر آب زدیم و ز ریشه سبز شدیم  
بین شهامت ما را که با سماجت خویش  
بدون واهمه در زیر تیشه سبز شدیم  
صدای رویش ما را بهار می‌خواند  
همیشه سبز شدیم و همیشه سبز شدیم